

## "ژاک بیده و نقد مارکس"

نقد ناصر پایدار بر ژاک بیده حاوی نکات جالب و ارزنده ای است که تفاوتها و مرزبندیهای چپ سنتی و غیرسنتی را در عرصه های بسیاری برجسته می کند. در وهله اول بنظر می رسد که مقاله ناصر پایدار تهی از هرگونه محتوای تنوریکی است و صرفاً با طعنه و تمسخر سعی کرده است که ژاک بیده، ناشر و مترجم آنرا خراب کند. خواننده آشنا با ادبیات پلمیکی سیاسی ایران ممکن است در ابتدا این احساس را داشته باشد که این نقد ناصر پایدار از همانگونه بحثهای بی محتوای پلمیکی چپ - معروف به مبارزه ایدئولوژیک - است که بجای بحث اصولی و تنوریک صرفاً با روش روانکاوی درمانی به تحلیل یک متن سیاسی می پردازد. جملاتی از قبیل "در محدوده .... باقی میماند"، "درک اینان از ... باهمه زرق و برقش در نهایت جز... چیز دیگری نیست"، "در تحلیل نهایی هدفشان فلان است"، "این تنوری نهایتاً به ... می کشد" و غیره، و به همراه تعداد زیادی علامت تعجب گیومه و نقل قول و مچ گرفتن و مزه انداختن سعی به آشکار نمودن نیات، غرایز، اهداف و ضمیر ناخود آگاه نویسنده یک متن سیاسی می پردازد. مقدماتاً باید متذکر شویم که اطلاق نام درک سنتی یا مارکسیسم سنتی و یا رایج به ناصر پایدار و بخش وسیعی از جنبش مارکسیستی ایران هدف تحقیر کسی را ندارد بلکه صرفاً برای متمایز کردن گرایشات گوناگون است و متقابلاً اهمیتی به انواع نام گذاریهای ناصر پایدار نمی دهیم اصطلاحاتی مانند "طرفداران ایرانی ژاک بیده"، "مریدان ایرانی مارکسیسم غربی"، "طرفداران اردوگاهی سوسیالیسم" و غیره.

ناصر پایدار مقاله اش را چنین آغاز می کند:

ژاک بیده عضو هیات تحریریه نشریه اکتونل مارکس و از اعضای سابق حزب کمونیست فرانسه است. او که زمانی خود را فیلسوف مارکسیست می نامید در سالهای اخیر برپایه انتقاد معینی از مارکس، عنوان مذکور را رها ساخته است و بجای آن تیترا مناسب تر فیلسوفی که درباره مارکسیسم تحقیق می کند را برگزیده است. نقطه نظرات و تنوری های ژاک بیده برای طبقه کارگر ایران مقولات آشنایی نیستند و بدآموزیهای وی تهدید مستقیمی در جهت دامن زدن توهم توده های کارگر ایران بحساب نمی آید اما اولاً هر نوع تحریف در سوسیالیسم و هر میزان نفوذ این تحریف در هر بخش جنبش کارگری دنیا مشکلی برای کل جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر است. ثانیاً درس آموزان و مریدان ایرانی مارکسیسم غربی مسلماً در اشاعه جانبدارانه افکار امثال ژاک بیده در میان هواداران جنبش کارگری ایران کوتاهی نخواهند نمود.

برای چپ سنتی اشاعه افکار یک متفکر منوط به هم خطی و هم فکری با آن متفکر است در غیر اینصورت انحرافی است و باید آنرا نقد کرد. آیا نمی توان تصور کرد که روند اجتماعی بسیار پیچیده تر از اینهاست و نیاز مبرم جنبش می طلبد که هر تفکر نو، قدیمی، موافق یا مخالفی را با دقت دنبال نمود نه برای آنکه آنها را نفی کنیم بلکه برای آنکه حتی المقدور درسهای مثبت و ارزشمندی را که آنها می توانند برای تعمیق افکار و حل معضلات جنبش کمک کند طرح و معرفی نمود.

این سوال اساسی که چرا هر جنبش سوسیالیستی تاکنون پس از پیروزی صرفاً به سرمایه داری دولتی تبدیل شده و الزاماً تبدیل می شود یکی از گرهکاههای اساسی جنبش است. بیده سعی کرد برای این معضل پاسخ و راه حل بیابد، و اندیشه و پیکار سعی کرد سطح بحث در عرصه بین المللی در خصوص این معضل اساسی و ارائه یکی از پاسخهای احتمالی آنرا در عرصه خاصی به خواننده ایرانی معرفی کند. هر دوی این تلاشها شایسته تقدیرند و این به تعمیق نوع نگرش به این معضل اساسی و باز کردن جنبه دیگری از آن و ارائه راه حل دیگری از قضیه می تواند برای ما کمک بزرگی باشد.

\* \* \*

نگرانی ناصر پایدار از این است که چرا ژاک بیده خود را صرفاً فیلسوفی که درباره مارکس تحقیق می کند می نامد و چرا آشکارا بیان کرده است که به بعضی از تئوری های مارکس انتقاد دارد.

۱۵۰ سال است که جریانات فکری کاملاً متفاوت و متضادی در پس نقل قول آوردن از مارکس و زیر پوشش طرفداری صددرصد از مارکس نظریات خود را توجیه کرده اند. چپ غیرسنتی اصراری به آن ندارد که دیدگاه خود را آشکارا بیان نکند و اصرار ورزد که باتقلید از سبک گفتاری و اصطلاحات مارکس چنین وانمود کند که گویا نظریاتش ادامه منطقی نظریات مارکس است. این شبیه کاریکاتوری است که برخی از مارکسیستها سالهاست با تقلید از سبک گفتاری و کلمات لنین و مارکس سعی می کنند که درک و مواضع خود را مارکسیستی ناب جا بزنند. ما نه الزامی به این می بینیم که خور را زیر سایه عظمت مارکس پنهان کنیم و نه اینکه مارکس قرار است برای نظریات ما آبرو و حیثیت ایجاد کند. ما لاقط خودمان را فریب نمی دهیم و بهتر می توانیم بفهمیم که کجا ایستاده ایم و وحدت یا اختلاف ما با هر اندیشمندی منجمله مارکس کجاست. این امر لاقط این حسن را دارد که فقر تئوریک خودمان برای خودمان هر لحظه مشخص است. پنهان شدن در پشت نام مارکس معمولاً به این منظور است که در جایی که موضع مشخص و دقیقی نداریم، مساله را به مارکس و مطالعه آثار او حواله دهیم. یعنی نوعی هویت ایدئولوژیک برای خود ایجاد کردن در زیر پوشش طرفداری ارتدکس از مارکس.

\* \* \*

#### درک از سوسیالیسم

درک رایج از سوسیالیسم از تجریدی بسیار عام حرکت کرده، و براساس تحلیلی فوق العاده جبرگرایانه از رابطه کار و سرمایه، انسانهای تقسیم شده به کارگر و سرمایه دار را فاقد سنت، تاریخ، فرهنگ، عقیده، تعلیم و تربیت و نیازهای کاملاً متفاوت مادی و معنوی و صرفاً بمثابه یک توده بی شکل فرض می کند. زندگی اجتماعی با تمام پیچیدگی و ابعاد گوناگون اش به زندگی صرف اقتصادی، آنهم یک زندگانی کاملاً یکسان برای همه فرض می شود. اما از طرف دیگر به محض اینکه به بحث درباره شیوه اداره جامعه سوسیالیستی می رسیم آنگاه این جبرگرایی مطلق جای خود را به اراده گرایی مطلق می دهد که گویا این توده بی شکل، همچون مهره ها و یا مومی هستند که مطابق نظریات ما شکل پذیرند، و کافی است که همه مطابق نظرها نظر بدهند تا همه چیز بر فراز قوانین عینی و مکانیسم درونی جامعه عملی شود.

ابزار عملی چنین درکی از سوسیالیسم الزاماً یک حزب متمرکز سیاسی است تا توده ها رابه منافع خویش آگاه کند، آنها را متحد و متشکل کرده و نظم سرمایه داری را براندازد. و پس از آن از طریق شوراها توده ای نظم نوین اجتماعی را برقرارسازد. طبعاً از آنجا که افکار و گرایشات گوناگونی در میان توده ها حاکم است، می بایست برعلیه گرایشات بورژوایی مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی نمود و شوراها و اتحایه های توده ای را به سمت سوسیالیسم هدایت نمود و اگر مخالفتها به سطح بالایی از تعارض کشید، متقابلاً از طریق جنگ داخلی و یا سرکوب، این گرایشات بورژوایی را بعقب راند. برای پیشبرد تولید می باید برنامه ریزی سوسیالیستی را به پیش برد و به مرور تولید کالایی و بازار یعنی اساس سرمایه داری را از بین برد و سازماندهی و برنامه ریزی توده ای اقتصاد را به پیش برد. از آنجا که در درون شوراها گرایشات و منافع صنفی و گروهی عمل می کند، حزب ناگزیر می باید برخلاف این منافع حقیر گروهی گوناگون، برنامه ریزی عمومی را در جهت منافع عموم به پیش برد و به مرور با رکود شور عمومی توده ای و افزایش گرایشات گوناگون، مواجه با چیزی بنام سرمایه داری دولتی بجای سوسیالیسم خواهیم بود. این سناریو را، در یکصد سال اخیر بارها و بارها تجربه کرده ایم.

تئوری بیده تلاشی است برای حل تناقضات درک سنتی از سوسیالیسم. یعنی اینکه نشان دادن این امر که چه مقولاتی در دوران

گذار کماکان عینی بود و روابط متقابل زندگی اقتصادی انسانها را تنظیم میکند و بطور اراده گرایانه پس از انقلاب سوسیالیستی حذف نمی شوند که اجباراً با خود سرمایه داری دولتی را به همراه بیاورد.

می توان با نظر بیده موافق یا مخالف بود و آنرا انتزاعی، ناکافی و غیرعملی دانست اما نمی توان انکار کرد که بیده سعی به طرح و حل معضل و تناقض اساسی درک سنتی از سوسیالیسم کرده است. سؤالاتی از قبیل اینکه چرا توده ها نمی توانند و لزوماً نباید عقیده و اراده ای یکسان داشته باشند تا تصمیم واحدی بگیرند، مسائلی هستند که درک رایج سنتی از سوسیالیسم نه تنها طرح نمی کند، بلکه بعنوان يك فاکتور، پیش فرض می گیرد.

ناصر پایدار به شیوه درخشانی این درک سنتی از سوسیالیسم را فرموله کرده است. او سؤالات اساسی در خصوص سوسیالیسم را با حذف علامت سوال به صورت جملات اثباتی درآورده است و آنها را بعنوان پاسخ بر علیه چپ غیرسنتی مطرح می سازد.

مطلبی که بیده اساساً به آن توجه نمی کند این است که هربرنامه ریزی متمرکز مستلزم تمرکز برنامه ریزی در يك نهاد دولتی نیست. اگر ملیونها شهروند يك جامعه از درون شوراهای کار و زیست و پیکار خویش با درایت و آگاهی پیرامون سیر تا پياز زندگی خود تصمیم بگیرند. اگر همه آنان تك تك بطور مستقیم و نافذ و آزاد درباره نوع تولیدات، میزان تولیدات، احتیاجات زیستی و رفاهی، نحوه توزیع محصول کار بین آموزش و درمان و مسکن و پوشاک و رفاه و بازتولید ابزار کار و... نظر دهند. اگر همه آنان در تعیین میانگین کار اجتماعی لازم تصمیم گیرنده باشند، اگر تك تك پیرامون شیوه استفاده از منابع و امکانات موجود شور و بررسی و اتخاذ تصمیم کنند، اگر تمامی این تصمیم گیریها از طریق ماموران اعزامی شوراهای کار و زیست و کمون در کنگره سراسری شوراهای به نوعی برنامه ریزی متمرکز و سراسری مبدل شود، آری اگر کار برنامه ریزی در چنین پروسه ای به تمرکز رسد در اینصورت مابا هیچ نهاد دولتی خاصی برای برنامه ریزی متمرکز مواجه نخواهیم بود. تمرکز در اینجا دقیقاً به معنای متمرکز شدن تصمیم آحاد جامعه پیرامون احتیاجات معیشتی و رفاهی و اجتماعی آنان از یکسو و نوع و میزان کار و چگونگی توزیع محصول کار توسط آنان از سوی دیگر است. در چنین وضعی دخالت تك تك شهروندان در برنامه ریزی کلیه امور اقتصادی و اجتماعی به بهترین وجه ممکن تضمین می شود. تعریف کار، اینکه چه تولید شود و چه تولید نشود، به چه میزان تولید گردد، چه بخشی صرف بازتولید ابزار کار و توسعه اجتماعی شود، کدام سهم به تامین وسایل زندگی و تغذیه و پوشاک و مسکن و آموزش و درمان و رفاه اجتماعی شان اختصاص داده شود، کار داوطلبانه لازم، همه و همه به وسیله آحاد شهروندان متشکل در شوراهای مشخص و توسط ماموران اعزامی آنها به کنگره سراسری شوراهای هماهنگ می گردد، در این نوع سازمان کار، هیچ قدرتی در هیچ کجا متمرکز نیست. نمایندگان اعزامی شوراهای هرآن و هرلحظه با نظر اکثریت شوراهای پایه قابل عزلند و شوراهای پایه هرآن قابل تشکیل و آماده اتخاذ تصمیم اند. در این الگوی سوسیالیستی سیاست و برنامه ریزی و اداره امور جامعه به همان میزان امر مستقیم و الزامی آحاد توده شهروند است که تولید و انجام عمومی فعالیت خدماتی یا رفاهی وظیفه آنان است. اساساً سیاستگذاری و برنامه ریزی بخشی از زمان کار روزانه تك تك شهروندان است. الگوی سوسیالیستی مارکس چنین است. ژاک بیده قادر به درک این الگو نیست. او برنامه ریزی را می بیند اما بین برنامه ریزی کاپیتالیستی و سوسیالیست فرق نمی گذارد. تمرکز قدرت و برنامه ریزی دولتی اقتصاد در اردوگاه را مشاهده می کند اما رابطه درونی آن با شیوه تولید سرمایه داری را تعمق نمی کند. سخن مارکس پیرامون برنامه ریزی را می شنود اما منظور وی و مضمون سوسیالیست الگوی او را درک نمی نماید.

ناصر پایدار چنان از سوسیالیسم صحبت می کند که گویا ما در آستانه قرن ۱۹ قرار داریم و می خواهیم يك جامعه اتویک در

آینده را که هیچ تصویری از آن وجود ندارد و هیچ تجربه ای را پشت سر نگذاشته ایم به تصویر بکشیم. ۱۲۰ سال پس از کمون پاریس کوهی از تجربه های شکست خورده در کشورهای گوناگون و در شرایط متفاوت، تاریخ سوسیالیسم را رقم می زند. با اشاره به اینکه هیچیک از این انقلابات موفق نبودند یا سوسیالیستی نبودند، نمی توان چشمانمان را بروی کوهی از تجربیات ارزنده آنها بست. اکنون بخوبی می توانیم شرایط يك جامعه انقلابی پس از سرنگونی بورژوازی را فرض کنیم و ده ها نمونه از آنها سراغ داریم. هیچیک از این واقعیت های اجتماعی و تاریخی در نظریات ناصر پایدار جایی ندارند: بورژوازی سرنگونی خویش را می پذیرد، جنگ داخلی ای با تمام مصائب اش وجود ندارد هیچ نیروی سیاسی اجتماعی بعنوان رقیب برای کسب قدرت سیاسی وجود ندارد. اساساً دلیلی وجود ندارد که کسی حزب سیاسی خاصی را بوجود آورد و یا گرایشات متفاوت سیاسی طبقاتی وجود داشته باشد، هیچ فردی و هیچ کارگری برای رفاه بیشتر فردی خویش تلاش نخواهد کرد. سطح آگاهی، نیازها، تمایلات و انگیزه های کارگران همه یکسان است.

اینها چیزهایی است که درك سنتی از سوسیالیسم می بایست به مثابه پیش فرض، تلقی کند.

\* \* \*

ناصر پایدار به نکته ای پی برده است که اطلاعات، دقت و موشکافی او را در خصوص جریانات گوناگون مارکسیستی نشان می دهد: "هیچ بی جهت نیست که آدمهایی مانند لوکاچ و گرامشی و آلتوسر و کولتی اگر در آغاز به مباحث اقتصاد سیاسی و متون اقتصاد مارکسیستی روی موافق نشان می دهند، بعداً به سرعت از این عرصه فاصله می گیرند و هرچه بیشتر در جامعه شناسی، فلسفه و فرهنگ غرق میگردند."

نگارنده نمی تواند به کلیت این جمع بندی در مورد دیگران نظر بدهد، اما این نکته سنجی ناصر پایدار لافل با فرمول بندی مناسبتری در خصوص نگارنده این سطور مصداق دارد. و علت این امر براساس یکی از وجوه نقد بر چپ سنتی است که مبارزه سیاسی احزاب را جایگزین مبارزه طبقاتی، روزمره توده ای در مقیاسی ملیونی میکند. کنکاش چپ سنتی در اقتصاد بیش از هرچیز در این راستاست که استعمار کارگران در سرمایه داری و علل آنها نقد کرده و آلترناتیو اقتصادی دورنمای افق سوسیالیستی برای رفع این استعمار را ارائه دهد. این آلترناتیوها به شدت و ضعفهای گوناگون در واقع نوعی وعده اقتصادی برای جذب توده های کارگران را در خود دارد که آدم را بی اختیار به یاد وعده های انتخاباتی احزاب بورژوایی برای بهبود شرایط اقتصادی مردم در بنبوه انتخابات پارلمانی می اندازد. شعارهایی از قبیل " فلان مساله در سرمایه داری قابل حل نیست و فقط در سوسیالیسم می تواند حل شود" تفاوت ماهوی با شعارها و تبلیغات احزاب بورژوایی در پارلمنتاریسم ندارد.

زمانیکه در نقد چپ سنتی به این مساله برسیم که مساله سوسیالیسم ابدأ در گروهی بکف گرفتن قدرت سیاسی توسط حزب کمونیست نیست و سوسیالیسم چیزی نیست که کسی بتواند آنها به دیگری وعده دهد، آنگاه اهمیت این گونه مباحث اقتصادی آنچنان که برای چپ سنتی مطرح است برای ما دیگر مطرح نیست. چرا که این مباحث کارکرد و جایگاه کاملاً متمایزی پیدا میکند و کارکردش را به مثابه ابزاری برای افشای رقبا و اثبات اهمیت خود، از دست می دهد. سوسیالیسم وعده دادن يك جامعه ایده ال در برنامه حزبی نیست. بلکه باید توده ها را در روند مبارزات اجتماعی و سیاسی روزمره شان ارتقا داد و ارتقادادن صرفاً يك امر اقتصادی نبوده بلکه امری اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و .... است.

نشان دادن ذات مناسبات استثماری جامعه سرمایه داری به اندازه کافی توسط مارکسیستهای سنتی انجام می گیرد و تا زمانیکه انحرافی اساسی در این امر مشاهده نکنیم، دلیلی بر تکرار این امر و اشغال جایگاه لازم و ضروری چپ های سنتی مارکسیستی نمی بینیم و به اهمیت و ارزش کار آنها را بخوبی واقفیم. شاید مارکسیستهای سنتی نیز فکر کنند که جنبه های روبنایی مارکسیسم و کارهایی مثل ترجمه و رواج افکار امثال بیده را کسان دیگر انجام می دهند، به این جهت آنها خود را بر وظایف اقتصادی

متمركز مي كنند. بهرحال گويي تقسيم كار جامعه بورژوايي در خصوص ماركسيستها نيز بنوعي عمل مي كند!

مارس ۲۰۰۱

عباس زرندي